

صدا می‌زنند ۲۳ سال دارم و نزدیک سه سال است که به دین اسلام روی آورده‌ام. اهل ایالت کلرادوی امریکا و در رشته فیزیک تحصیل می‌کنم و بزودی معلم خواهم شد. پدر و تنها برادرم متخصص برق هستند، برادرم ۲۷ ساله و متأهل است، او فقط دو خانه پایین‌تر از خانه والدینم زندگی می‌کند، مادرم یک منشی حقوقی در دفتر نمایندگان بخش است. هیچ یک از اعضای خانواده من قبل از من به دانشکده نرفته‌اند، پدرم یک مرد الکلی و دائم الخمر است و این عادت او باعث تلخی اوقات اعضای خانواده است زیرا او اغلب اوقات عصبانی است. او در واقع مانند یک شخص مرده زندگی می‌کند. مادرم اغلب اوقات با او به تلخی رفتار می‌کند به نظر من آنها زندگی و ازدواجی فارغ از عشق داشته‌اند ولی اگر بخواهیم خیلی ظاهر بین باشیم باید بگویم که خانواده ایده آلی به نظر می‌رسند که کاری به همدیگر ندارند. آنها سگهایشان را در خانه نگه می‌دارند و این به همراه الکلی بودن پدرم باعث سختی دیدار من از آنها می‌شود ولی هر وقت بتوانم سعی می‌کنم به دیدن آنها بروم مادرم می‌گوید که او هیچ وقت به اندازه کافی در خانه نبوده است. البته مادرم بیشتر اوقات را با دوستانش سپری می‌کند هر چند که پدرم نیز این روش را بیشتر ترجیح می‌دهد. خانواده‌ام سالهاست که بدین ترتیب اعلان موجودیت می‌کند، حداقل ما به اصل یک موضوع رسیده‌ایم و آن اینکه هیچ وقت همدیگر را ترک نکنیم ولو اینکه بعضی چیزها برای ما ایده آل نباشد وقتی که من وارد دانشکده شدم برای اولین بار با مسلمانان روبرو شدم. فقط بعد از چند دیدار با مسلمانان بود که فهمیدم نسبت به اسلام و مسلمین هیچ چیز نمی‌دانم. بسیاری از چیزهایی که از کودکی آموخته بودم تا حد زیادی اشتباه بود، ولی چیز زیادی هم در مورد اسلام نشنیده بودم. من نسبت به دین اسلام کنجکاو شده بودم و صدق و صفایی که در ظاهر آنها هنگام نماز خواندن دیده بودم بیشتر باعث کنجکاویم شده بود. من به عنوان یک فرد مسیحی بزرگ شده‌ام و در موقع دیدار با مسلمانان فردی

به سوی

نور

از

دیانا بیٹی تا معصومه امة الله

منبع: اینترنت

ترجمه: شفیق شمس - دبی

اشاره: غرب از هیچ کوششی برای ضربه زدن به اسلام فرو گذار نمی‌کند بویژه در هزاره‌ی جدید که این عداوتها به اوج خود رسیده است به طوری که بوش رئیس جمهور آمریکا به زعم خودش جنگ با تروریست را جنگ صلیبی می‌خواند و برلوسکونی نخست وزیر ایتالیا فرهنگ غربی را برتر از فرهنگ اسلامی می‌خواند! با این حال این دشمنی‌ها نه تنها از ارزش دین خدا نمی‌کاهد بلکه باعث هدایت عده بی‌شماری از کسانی که نور ایمان در دل‌هایشان تابیدن گرفته است می‌شود و این نکته را نباید فراموش کنیم که خداوند خود حافظ دینش از کید کافرین است.

در سرگذشتی که می‌خوانیم با این که سه سال از اسلام آوردن این شخص می‌گذرد اما تفکراتی که او قبل از اسلام آوردنش در مورد اسلام و مسلمین داشت و تبلیغاتی منفی که در آمریکا بر ضد مسلمانان (مبنی بر تروریست بودن مسلمانان) وجود دارد حائز اهمیت است...

(نام من دیانا بیٹی است. بعضی‌ها مرا به نام معصومه امة الله صدا می‌زنند، بعضی دیگر نیز همان نام قدیم مرا

✓ بعد از چند

دیدار با

مسلمانان بود

که فهمیدم

نسبت به اسلام

و مسلمین هیچ

چیز نمی‌دانم.

یقین پیدا نکرده بودم. من هنوز بویژه در مورد حجاب شناخت کافی نداشتم. همچنین در مورد خیلی چیزهای دیگر مثلاً چگونه نماز بخوانم و یا... خیلی مسائل دیگر چیزی نمی دانستم ولی حُب، به موقع خودش شروع کردم به یاد گرفتن احکام دین. برای من خیلی سخت بود که نتیجه بگیرم که تمام آنهایی که می شناختم، معلم هایم، والدینم، پدر و مادر بزرگم، دوستانم و واعظان دینی تماماً در اشتباه هستند. واقعاً تصمیم گرفتم برایم مشکل بود وقتی که می خواستم در برابر آنها کارهایی را انجام دهم که می دانستم باعث تنفر آنهاست و چیزی از کارهای من سر در نمی آوردند. چیزی که مرا وحشتزده کرده بود این بود که فکر می کردم راه را اشتباه آمده ام و از این می ترسیدم که نکند فریب خورده باشم. من از اینکه همکارانم، دوستانم و رؤسایم نسبت به اسلام آوردن من واکنشی منفی نشان خواهند داد بشدت می ترسیدم، حتی ممکن بود که از سوی خانواده نیز طرد شوم. با اینکه خانواده ام از انتخاب من بشدت متنفر شده بودند اما مرا از خود نرانندند. طرز عبادت کردن ما برای همیشه عوض شده بود. هر وقت من و مادرم با هم صحبت می کنیم او بیشتر از هر چیز از طرز پوشش اسلامی من و حجابم می نالید به نظر می رسد این طرز پوشش من بیشتر از هر چیز دیگر باعث رنجش و پریشان حالی اش است. او هم برای اینکه مرا منصرف کند مقالات مذهبی مسیحی برایم می فرستاد وقتی که برای اولین بار حجاب را پوشیدم (بدون اغراق می گویم) او به مدت یک هفته می گریست و به شدت به خودش آسیب رسانده بود. و او برایم نوشته بود و می گفت: وقتی که دینت را ترک گفتمی همانند این بود که سیلی محکمی به صورتم خورده باشد؛ آنها خود را متقاعد کرده بودند که من تمام آن کارها را فقط به خاطر شوهر مسلمانم انجام می دهم (من تازگی با یک فرد مسلمان ازدواج کرده ام) و فکر می کردند من می خواهم خود را به عنوان یک عرب بار

کاملاً مذهبی و کتاب مقدس (انجیل) را به طور جدی یاد می گرفتم. ولی سؤلهایی که همواره در ذهن من بی جواب مانده بود قرآن کریم به خوبی به آن جواب داده بود، این در حالی بود که در انجیل به آن جوابها دست نیافته بودم. در ابتدا هیچ تمایلی برای خواندن قرآن نداشتم زیرا قرآن، حضرت عیسی را فرزند خدا نمی شمرد و آیه هایی که در مورد جنگ و جهاد ذکر شده بود و چیزهای که در مورد تروریست بودن و خشونت طلب بودن مسلمانان شنیده بودم باعث انعکاس تفکرات منفی در ذهنم در مورد اسلام و مسلمانان شده بود. اما مسلمانانی که من دیدم و در مورد آنها این واژه های کلیشه ای را در ذهن خود پرورانده بودم اصلاً برازنده ای این نوع کارها نمی دیدم، من حرفهای معلم انجیل مان را قبول نداشتم، هنگامی که می گفت قرآن از جانب شیطان درست همانند انجیل ساخته شده است و با حيله و نیرنگ آنرا بهتر جلوه داده است. همچنین این حرف استادمان را که می گفت: «مسلمانان هر چه قدر هم بیشتر از مسیحیان عبادت کنند و مذهبی تر باشند باز هم مطمئناً به جهنم خواهند رفت» نیز قبول نداشتم. من قادر بودم انجیل را از دریچه ای دیگری بینم و تناقضات و اشتباهات حتی خطاهای علمی که قبلاً آنرا ناشی از درماندگی خود در فهمیدن کلام خداوند می پنداشتم را می دیدم ولی در قرآن از این خطاها و تناقضات وجود نداشت و چیزهایی که در قرآن در مورد خداوند و همچنین در مورد هدف ما انسانها فرموده و چیزهای دیگر که به صورت منطقی و خیلی آسانتر به ما فهمانیده است و چیزی که به آن اعتقاد داشتم این بود که خداوند ما را در شناساندن و فهماندن دینش به ما کمک خواهد کرد. کار خیلی سختی بود ولی باید بگویم که ماههای متعددی را به مطالعه هر دو دین پرداختم که خوشبختانه اسلام از این میدان پیروز خارج شد من قانع شده بودم که خداوند صحیحترین دین را برای هدایت ما انسانها فرستاده است و بعد از آن بود که رسماً به دین اسلام گرویدم. البته در آن موقع من هنوز در مورد خیلی چیزها

✓ هر وقت من

و مادرم با هم

صحبت می کنیم

او بیشتر از هر

چیز از طرز

پوشش

اسلامی من و

حجابم می نالید

به نظر می رسد

این طرز

پوشش من

بیشتر از هر

چیز دیگر باعث

رنجش و

پریشان

حالی اش است.

آیا این کار درست است یا اشتباه؟ موقعی که از مسیحیت رویگردان شدم و به اسلام گرویدم، آن وقت بود که فهمیدم این همان چیزی است که من سالها به دنبال آن بودم. الحمد لله من هدایت شدم. اسلام همچنین باعث پیشرفت من به عنوان یک زن شد. من مردان مسلمانی را دیدم که خیلی بیشتر از آنچه که در جامعه آمریکایی که در آن رشد کرده بودم به زنان احترام می‌گذاشتند. من مخصوصاً از اینکه یک زن هستم احساس خرسندی می‌کنم. قبلاً همیشه از زن بودن خودم ناراحت بودم زیرا عقیده داشتم که اگر مرد بودم می‌توانستم آسانتر و راحت تر زندگی کنم، اما به عنوان یک زن مسلمان خودم را برتر احساس می‌کنم و راهم را که خواستها و تقاضاهای صادقانه موجود در فطرت و سرشتم است را انتخاب می‌کنم. اکنون احساس می‌کنم که دوست دارم یک زن باشم. گرویدن به اسلام نیز مانند این است که دری به سوی خانه‌ات باز می‌کردی. والسلام»

بیاورم. در نتیجه آنها اصلاً شوهرم را دوست نداشتند و هر چه زودتر خواستار پایان زندگی زناشویی ما بودند. من به اعضای خانواده گفتم که من در سرایشی سقوط کردم و داشتم به جهنم می‌رفتم. برای من ترک کردن خوراکیهای غیر حلال، الکل، شروع به نماز خواندن و پوشیدن حجاب (بعد از چند بار تلاش) مشکل نبود تنها چیزی که واقعاً برایم سخت بود آزار و اذیت و فشارهای دائمی بود که از طرف خانواده‌ام بر من اعمال می‌شد. در این اتنا من تعدادی از دوستانم را که نمی‌توانستند خود را با شرایط من وفق دهند، از دست می‌دادم ولی برای بسیاری دیگر از دوستانم چندان مهم نبود. همچنین بخاطر حجابم چندین شغل خوب که برایم فراهم شده بود را از دست دادم. به طور کلی در محوطه دانشکده خیلی مورد تبعیض واقع نمی‌شدم هر چند که به خیره شدن بچه‌ها همچنین ارتباط خشک و رسمی که با تو دارند باید عادت کنی، البته من به خاطر انجام کارهایی که به آن معتقد هستم مورد احترام بیشتری قرار گرفته‌ام، در حال حاضر فقط خانواده‌ام با من مشکل دارند زیرا هر چه باشد من دختر آنها محسوب می‌شوم. البته مردها هم وقتی که از دست دادن به آنها خودداری می‌کنم از دستپاچگی نمی‌دانند چکار کنند.

واقعاً سخت است که برای کسی که اصلاً هیچ چیزی را در مورد اسلام نمی‌داند شرح دهی که چگونه اسلام باعث تغییر در روش زندگی و بهبودی او خواهد شد ولی اسلام کاملاً مرا تغییر داد. تا مادامی که به راه راست هدایت شده‌ام هیچ شک و تردیدی در مورد اهدافی که از زندگی در این دنیا دنبال می‌کنم ندارم. وقتی که انسان بداند زندگی اش هدفمند است، آرامش و آسایش فکری خاصی بر او غالب می‌شود. در اندیشه‌ی خدا بودن بیشتر به من معنی می‌دهد؛ بوسیله اسلام به ندرت برایتان اتفاق می‌افتد که در مورد صحت و سقم چیزی که انجام می‌دهی دچار ابهام شوی و این بر خلاف دوستان مسیحیم که اغلب اتفاق می‌افتد که در مورد چیزی که انجام می‌دهند دچار شک و شبهه می‌شوند که

✓ وقتی که

انسان بداند

زندگی اش

هدفمند است،

آرامش و

آسایش فکری

خاصی بر او

غالب می‌شود.

